

نویسنده: Dieter Fröhlich

برگردان از آلمانی به فارسی دری: اسد الم

بخش دوم

مقدمه نویسنده

ناسیونالیسم و دولت های ملی در کشور های رو به انکشاف

مشکلات همگرایی گروه های قومی در افغانستان

کتابی را که روی دست دارید مشوق و میتکر آن پروفیسور رنه کونینگ (Rene König) بود. مصارف آن را برای یک دوره دوساله (۱۹۶۳-۱۹۶۵) مرکز پژوهشی هانریش هرتس شتیفتونگ (Heinrich-Herz-Stiftung) ایالت نوردهاین وستفالین (Nordhein-Westfalen) آلمان تامین نمود و پژوهش ها در داخل افغانستان صورت گرفت. هدف کار ما در اوایل یک پژوهش تجربی در مورد مشکلات همگرایی گروه های قومی در افغانستان بود. اما فقدان یک چارچوب تیوریک کار، یک تحلیل عمومی از ناسیونالیسم و دولت های ملی را الزامی کرد. به این گونه یک دوره دو ساله کار پیهم بوجود آمد: یک طرح تیوریک از ناسیونالیسم و علت های پیدایش آن بر پایه مبانی تیوریک و فرضیه ها یک تحلیل پیرامون مشکلات همگرایی ملی، در افغانستان بوجود آمد.

فوگتمن (Vogtmann) وزیر فرهنگ ایالت نوردهاین وستفالین از روی لطف درخواست مصارف بورسیه آن را تأیید کرد. داکتر کورت ها هیندریسکون (Kurt H. Hendrikson) برایم مشارکت دو سفر پژوهشی با گروه مشورتی در وزارت پلان کشور شاهی افغانستان را ممکن ساخت که من به کمک آن ها با مناطق صعب العبور و مشکلات باشندگان آن مناطق آشنا شدم.

پروفیسور اوسولد هان (Oswald Hahn) سرپرست تیم اقتصادی شهر کلن در دانشگاه کابل که من در آن زمان به حیث دستیارش کار می کردم، به تقاضای سفر و پژوهش هایم با بسیار محبت پاسخ مثبت داد.

بعد از برگشت من از کابل، وزارت فرهنگ ایالت نورد راین وستفالین مصارف اقتصادی دستیاری من نزد پروفیسور رنه کونینگ را به عهده گرفت. پروفیسور کونیک یک انسان پر حوصله و مشاور فهیمی در اكمال این پژوهش بود. در جر و بحث ها با دوستان افغانم در کابل و کلن زوایای جدیدی به رویم باز شده و معلومات با ارزشی در مورد سابقه مسائل به دست آوردم. خانم من تناقضات منطقی این اثر را ردیابی کرده و در شیوه نگارش آن کمک فراوانی به من کرد و سرانجام از یک دستنویس غیر خوانا با تیپ آن یک دستنویس خوانا ساخت. از کمک و حمایت همه ممنون و سپاسگزارم.

کلن مارچ 1970 دیتر فرولیش (Dieter Fröhlich)

موضوع کار ما مشکل ملت شدن یک کشور آسیایی به نام افغانستان است. طرح این مشکل در قدم نخست این سوال را برای ما بر می انگیزد که تا چه حد پرداختن به این موضوع در عصر حاضر که ما را به سوی اتحاد جهانی مجبور می کند و به طرف یک جماعت جهانی «One World» میلان دارد، سودمند است. آیا ناسیونالیسم در عصر حاضر یک موضوع جدی برای پژوهش هست؟ آیا وقت و زمان ناسیونالیسم گذشته هست؟ و فراتر از آن این سوال مطرح می شود که آیا می توان با ناسیونالیسم و مشکلات وابسته به آن اصلاً برخورد علمی کرد؟

1. آیا ناسیونالیسم در عصر حاضر تا هنوز یک موضوع سودمند برای پژوهش هست؟

«باز تعریف و یا تعریف مجدد از واژه ملت و مفهوم آن یکی از وظایف عاجل علوم اجتماعی است. نپرداختن به آن نظر به دلایل تیوریک غیر قابل انصراف است، زیرا پیدایش ملت ها از پدیده های مهم تاریخ مدرن است و نظر به دلایل عملی نیز نمی توان از آن صرف نظر کرد زیرا تکریم و ستایش از ملت ها و فریبکاری با این واژه نتایج ترسناکی را در پی داشته اند.»¹

این صدای یک منتقد اروپایی است که ضرورت پژوهش در مورد ناسیونالیسم را مطالبه می کند تا از خطرات آن جلوگیری شود. ولی دیدگاه او یک طرفه است. جوانب مثبت ناسیونالیسم نیز به همان سان ضرورت به توجه دارند. جنگ داخلی نایجریا، در این اواخر به عنوان نمونه بیانگر برخوردهای خشن داخلی سیاسی در یک تعداد دولت های جدید² آسیا و افریقا است که عواقب و خطرات سیاسی برای این کشورها را نشان میدهد. بخش های از مردم احساس همبستگی با دولت های شان نداشته و مطالبه ایجاد سازمان سیاسی برای خودشان را می کنند. وقتی ما از خطراتی صحبت می کنیم هم در مورد تنش های سیاسی و جنگ های داخلی کشورهای رو به انکشاف مورد نظر است و هم در مورد کشورهایی که به شکل غیر مستقیم از این خطرات متأثر اند و به ویژه برای کشورهای صنعتی. در حالی که برای حل منازعات شرق - غرب در سطح روابط مستقیم با کشورهای شامل به ویژه بین اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده آمریکا هیچ مخرج مشترکی نمی توان یافت، منازعات ایدئولوژیک بیشتر از هر جای دیگری در کشورهای جهان سوم منتقل می شوند. هر منازعه سیاسی در آسیا، افریقا و امریکای لاتین حامل برخورد های نظامی در سطح جهان است. حوادث استقلال کانگو مستعمره آن زمان بلجیم، این را به خوبی نشان می دهد.

اما بدون در نظر داشت تقابل شرق و غرب ملت های کشورهای صنعتی در استحکام مناسبات سیاسی در کشورهای رو به انکشاف، علاقه مند اند. کمک های انکشافی با فرستادن کارمندان

¹ Walter Zulfach, Die neuen Nationen, in: Zeitschrift für die gesamten Staatswissenschaften, Bd. 119 (1963), S. 22.

² در حالی که سی مفهوم خیلی دقیق آن واژه «دولت های جدید» صرفاً دولت های مستقل امروزی از زیر سلطی استعمار اروپایی کارگرفتی می شوند، اما ما در اینجا این واژه را در مورد دولت های مستقل سنتی بدون داشتن تجربی مستقیم استعماری مانند افغانستان، تایلند و لیبیا نیز می کار می بریم.

و سرمایه صورت می گیرد که اکثراً به شکل اعتبار بانکی می باشند. طبیعی است که علاقه برای کسب اطمینان و به هدر نرفتن این کمک ها وجود دارد. کمک های انکشافی از دید دراز مدت بر مبنای علایق سیاست اقتصادی و سیاست تجارت خارجی صورت می گیرند، هر چند دلایل بشر دوستانه برای آن ذکر می گردد اما علایق اقتصادی در آن نهفته است. این کمک ها تا حدودی بشر دوستانه نیز می باشند. با کمک های اقتصادی درازمدت شریک های آینده بازرگانی «ایجاد» می شوند و علایق موجه ای وجود دارند که این روند را از خطرات تخریب مانند جنگ های داخلی نجات بدهند.

در نتیجه، کمک های انکشافی در دراز مدت سیاست صلح است. در کشورهای صنعتی غربی رسیدن به سطح نسبتاً بالای زندگی و بوجود آمدن یک قشر وسیع متوسط، و شهروند شدن بخش انقلابی مردم موثر واقع شد و ایدیولوژی جنگ طبقاتی و احتمالات دلایل استفاده از خشونت را خنثی نمود. این ایدیولوژی که در مناطق اروپای غربی و امریکای شمالی تا حد زیادی زیر پای آن خالی شده است، در سطح بین المللی می تواند در روابط میان دولت ها و زنه اش را منتقل کند. این به ویژه در مورد روابط بین کشورهای صنعتی پیشرفته و دولت های جدید جهان سوم «ملت های پرولتاریا»³ صادق است. کنفرانس باندونگ (یکی از شهر های اندونزی یا م) در سال 1955 این تمایلات را در سطح جهانی قبلاً به وضاحت روشن کرده است. همچنان منازعات اتحاد جماهیر شوروی و چین در این رابطه می تواند به مثابه تاکیدی دیده شود و هم زمان نزدیک شدن بیشتر ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی یک مثال خوبی برای شناسایی علایق کشورهای پیشرفته صنعتی و کشورهای جدید در نشست های رو در روی در مسائل مهم جهانی است. در صورتی که از امکان های بالقوه «نادارها» در خود این کشور ها در اثر ناآرامی های سیاسی داخلی استفاده نشود، خطر تازه شدن تنش ها بین «داراها» و «نادارها» افزایش می یابد.

به همین منوال علاقه مندی نخبگان دولت های جدید برای استحکام اوضاع سیاسی کشور شان نیز وجود دارد. بنابر دلایل مختلف اهداف شان پیشرفت سریع تکنیکی- اقتصادی و بالابردن سطح زندگی مردمان شان، تحت قیادت خودشان می باشد. به مثابه پیش شرط، انگیزه ها و سازماندهی دولت به حیث مرکز تصمیم گیری برای گذار اجتماعی - فرهنگی از جانب مردم به رسمیت شناخته شود، زیرا پیشرفت اقتصادی در این کشور ها در صدر کار دولت قرار دارد. در کنار سایر مسائل، در جوامع سنتی طرز تفکر حکومت شوندگان تقریباً همیشه به عنوان یک مانع تبارز می کنند. در صورتی که مردم تجارب با دولتی داشته باشند یعنی زیر سلطه یک حاکمیت زیسته باشند- و این مسأله با در نظر داشت حاکمیت های استعماری اروپا همیشه بوده است- چون دولت ها همیشه با مطالبات مثل اخذ مالیات، گمرک و خدمت سربازی ظاهر می شوند بدون آن که در مقابل انتظارات مردم را برآورده کنند، در نتیجه این تجارب منفی در اکثر موارد سوء اعتماد در مقابل هر قدرت مرکزی بوجود می آید. در مقابل وفاداری به قبیله، قوم، خانواده و افراد معین دارای اعتبار بیشتر است. تعریف حالات ویژه

³ این واژه را برای نخستین بار پیری موسا (Pierre Moussa) بی کار برده است. پاریس 1960. در همین مسیر افکاری وجود دارند که سیستم جهانی دولت ها را مشلیسی سیستم های طبقات اجتماعی توضیح دهند. مراجعی شودسی: Johan Caltung, International Relations and Internatioanl Conflicts: A Sociological Approach Peter Heintz, Hrsrg Soziologie der Entwicklungsländer und Berlin 1962, S. 45-69

تعیین کننده آن است که وفاداری چه وقت و در مقابل کی تضمین شود. مطالبات مراکز تصمیم گیرنده برای وفاداری غالباً صرف به شکل سطحی قبول شده و رابطه دولت - و حکومت شوندگان بیشتر در یک حالت مقاومت پاسیو (غیر فعال) از طرف حکومت شوندگان باقی می ماند. بدون شک این گونه برخورد مردم با دولت، نا مناسبترین پیش شرط برای تغییرات اجتماعی - اقتصادی می باشد.

همراه با این سوء اعتماد تاریخی، سرچشمه بیزاری دیگری هم برای حکومت شوندگان باز می گردد: گذار اجتماعی، تغییر شکل ساختار ها در زندگی اجتماعی سنتی، تفکرات و انگیزه های اکتسابی که یک اکثریت آن را به مثابه یک فشار روانی حس می کند، باعث می گردد، تدابیری را که دولت برای رفاع عمومی روی دست گرفته، در درازمدت مورد قبول آنها قرار نگیرند و سوء اعتماد موجود را شدیدتر گرداند.

به این گونه در مقابل نخبگان سیاسی دولت های جدید نه تنها وظیفه انکشاف تخنیکی - اقتصادی کشور های شان قرار دارد: بلکه افزون بر آن می بایست که آنها رابطه زیردستان و بالادستان را بر پایه جدیدی استوار سازند، تنش های سنتی و خصومت ها بین گروه های مردم را در دولت کم کنند و مراکز تصمیم گیری و نهاد هایش را به مرکز هویت سیاسی زیردستان تبدیل نمایند، و پشتبانی و همکاری آنها را در این حالات به دست آورد. با بیان دیگر: آنها می بایست، ملت بسازند. این که تا چه حد قادر خواهند شد تا در داخل مرز های موجود جوامع ملی را انکشاف بدهند، قابل پیش بینی نیست. اما می توان حدس زد که در نقشه جغرافیای سیاسی آسیا و افریقا - از نگاه تاریخی تا حدود زیادی، از جانب استعمار اروپایی مرز های اجتماعی خودسرانه و تاریخی ایجاد شده است که به ندرت مورد قبول قرار دارند که در دهه های آینده بدون تغییر نخواهند ماند. این سوال که آیا ناسیونالیسم یک پروژه با ارزش برای پژوهش است، می بایست که به ویژه در رابطه با دولت های جدید، مثبت جواب داده شود.

2. آیا ناسیونالیسم اصلاً از نظر علمی قابل لمس هست؟

ناسیونالیسم از ده ها سال به این طرف تخیلات روشنفکران اروپایی را به خود مصروف کرده است. در اوایل بیشتر مثبت ارزیابی می شد و به مثابه اصول (پرنسیپ) ساختار سیاسی جامعه انسانی از آن تمجید به عمل می آمد. اقلیت ها به آن به مثابه طرح تیوریکی می دیدند که به وسیله آن می توانند به استقلال برسند. تفکر ناسیونالیسم تا به سطح عرفانی بالا رفت و با ادعای مطلقیت مجهز شد که آن را تا مرز یک مذهب نزدیک کرد و هر برخوردی را در مقابل «دیگرباوران» توجیه می کرد. دولت ملی توانست وفاداری سیاسی شهروندان حوزه جغرافیایی خود را کسب کند.

هر دو جنگ جهانی این ایده را در اروپا بی اعتبار ساخت. جنایاتی بسیاری تحت این نام صورت گرفت. در نتیجه آن نظرات و تفکرات بسیار منفی در مقابل ناسیونالیسم ایجاد شد که به شکل انتقادات جدی مانند «احساس ملی شکل رهبری شده ای نفرت از بیگانگان است.» تثبیت گردید.⁴ در حالیکه در گذشته، ناسیونالیسم با ادعای وفاداری مطلق تمجید می شد، بعد

⁴ Walter Sulzbach, a.a. O. S. 17

از آن مورد نفرین قرار گرفت: در دادگاه نورنبرگ که برای نخستین بار آن‌هایی را که در جنگ و جنگ‌تهاجمی سهیم بودند به مثابه جنایتکاران جنگی مجازات کردند. این عمل خود بیانی از یک اخلاق جدید است که هومانیزم برتر از ناسیونالیسم قرار می‌گیرد.

مشکلات سیاسی آسیا، آفریقا و امریکای لاتین سرانجام یک قضاوت متعادل را در مورد ناسیونالیسم بوجود آورد. مطالبات ناسیونالیستی توسط نخبگان سیاسی این کشورها واضح ساخت که ناسیونالیسم صرف یک پدیده اروپایی نیست بلکه یک پدیده تاریخی جهانی است که باید هم محاسن و هم معایب آن را دید. از جمله جنبه‌های مثبت آن را می‌توان، زدودن بعضی از اصطکاک‌های سیاسی داخلی و از بین بردن مسائل مورد مناقشه، برای ساختن یک جماعت سیاسی و اجتماعی توانمند، شمرد.

خطراتی را که در ناسیونالیسم نهفته است، نیز نمی‌توان نادیده گرفت: جامعه ملی خود را از محیط ماحولش جدا ساخت و به صورت بالفعل با تمام عواقب ناشی از آن به ضد آن تبدیل شد و اروپا را یک سده داخل جنگ‌های داخلی خونینی کرد. در کشور‌های جهان سوم نیز این کار تکرار شد. ما در این جا از جنگ‌ها داخلی هند بین هندو‌ها و مسلمانان بعد از تقسیم سرزمین هند بریتانیایی بین مسلمانان و هندو‌ها در 1947 یادآوری می‌کنیم.

قبل از همه بعد از جنگ جهانی دوم، بنابر تاثیر مشکلات سیاسی در کشور‌های رو به انکشاف، مطالب زیادی در باره ناسیونالیسم نوشته شد که یک مسأله کهن و علمی روشنفکری را دوباره به صورت جدی زنده ساخت: ملت چیست، و ناسیونالیسم چیست؟ این سوالیست که موضوع مورد پژوهش ما را تشکیل می‌دهد. هر چند کتاب‌خانه‌ها در باره این موضوع پر است و پیهم مطالب جدیدی در باره «ملت‌سازی» و «رشد ملت‌ها» چاپ می‌شوند، اما نه اتفاق نظری در مورد آن وجود دارد که ناسیونالیسم و ملت چگونه تعریف شود، و نه هم این - و این نتیجه منطقی آن است- که چه دلایلی برای پیدایش آن وجود دارند و چه عواملی روی پیدایش آن اثر می‌گذارند. نویسندگان سابقه بیشتر تعاریف و توضیحات فلسفی اجتماعی از آن ارائه کرده‌اند که آزمایش عینی و آفاقی آن برای هر فردی ناممکن بود، اما دانشمندان علوم اجتماعی امروز پدیده مورد پژوهش‌شان را از قبل شناخته شده می‌پندارند و بعد بصورت توضیحی به دنبال برخورد علمی نظرات شخصی‌شان می‌روند.⁵

تعداد کمی‌اند که خالصانه یا با بصیرت کامل از درماندگی عمومی در این مورد صحبت نمایند. از جمله استثنائات روبر امیرسون (Rober emerson) است که می‌نویسد: «ما با

سی این گویشی ما در آثار ذیل تعریف ناسیونالیسم را نمی‌یابیم⁵

William L. Holland, Hrsg, Asian Nationalism and the West, New York 1953; W. Macmahon Ball, Nationalism and Communism in East Asia, New York 1953; Georg McTurhan Kahin, Peter, Nationalism and revolution in Indonesia, Ithaca, N. Y. 1953; David E. Apter, The Political Kingdom in Uganda; A Study in Bureaucratic Nationalism, Princeton, N. J. 1961; Lucian W. Pye, Politics, Personality and Nation-Building; Burma Search for Identity, New Haven and London 1962; Wilber Schram, Mass media and National development: The Role of Information in the Developing Countries, Stanford, cal, und Paris 1964

اطمینان کامل گفته نمی‌توانیم که ملت چیست و چگونه ساخته می‌شود و چرا ناسیونالیسم در این عصر و تحت چنین شرایطی می‌بایست ظهور کند که کرد.⁶

4 - ساحه این تحقیق

اعتراف امیرسون در مقابل ما این وظیفه را گذاشت که به مسأله ناسیونالیسم دوباره عمیقتر فکر کنیم و تلاش ورزیم تا با طرح‌های علوم اجتماعی به جواب ناروشن پژوهش‌های ناسیونالیسم از نظر تعریفی و به طور توضیحی کمی روشنی ببنداریم و به آن نظم بدهیم.

اگر ادعا شود که مشکلی وجود دارد و گفته شود که این مشکل پیچیده است، این در مورد ناسیونالیسم کاملاً صدق می‌کند، زیرا مشکل آن در تمام حوزه‌های کاری علوم اجتماعی گسترش می‌یابد: روشن است که به این موضوع نه تنها که به گذشته تاریخی باید توجه شود، بلکه به همان اندازه می‌بایست که به شرایط جغرافیایی نیز دقت نمود. به گونه‌ای مثال مشکل مرزهای دولت‌های ملی، توجه خاصی را به آن ایجاب می‌کند. افزون بر آن سطح انکشاف اقتصادی در پیوند تنگاتنگ با پیدایش ناسیونالیسم قرار دارد و بر همین مبنا، عوامل اقتصادی هم می‌بایست مدنظر گرفته شوند. مشکل ناسیونالیسم در کشور‌های رو به انکشاف ضرورتاً تا به حوزه انسان‌شناسی سر می‌کشد که برای ما اشاراتی در باره پیش‌شرط‌ها و روند ملت‌سازی در جهان سوم داده می‌تواند. نقش قابل ملاحظه‌نخبگان سیاسی و ناآرامی‌های معمول سیاسی در کشور‌های رو به انکشاف ایجاب آن را می‌کند تا از طرح‌های علوم سیاسی نیز استفاده شود. مشکل وفاداری سیاسی هر فرد در مقابل ملت که رابطه هویتی فرد را با گروه معینی از مردم، تعیین می‌کند و این واقعیت که ناسیونالیسم در جوامع کشور‌های رو به انکشاف که تکامل آنها بسیار ضعیف است، ما را وادار می‌کند تا به علوم روان‌شناسی، روان‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی مراجعه کنیم. تازه اشتراک تمام این حوزه‌ها برای ما این امکان را می‌دهد تا پدیده ناسیونالیسم را دقیقتر بررسی کنیم. پهنای و هدف کار ما تقاضا می‌کند تا ما حوزه کار خود را به بیانات و قواعد عمده‌ای این علوم محدود کنیم. اکمال توضیحات برای هدف ما نه ممکن، نه قصد ما و نه هم ضروری است.

مشکلات ناسیونالیسم با در نظر داشت یک کشور رو به انکشاف مانند افغانستان پیچیده‌تر می‌شود. در حالی که پژوهش‌های جدید پیش‌شرط‌ها و روند همگرایی سیاسی دولت‌های موجود ملی را به مثابه نقطه آغاز کارشان برای جوامع سیاسی بزرگتر می‌گیرند⁷ و یا از اتحاد دولتی حرکت

⁶ Rupert Emerson, *From Empire to Nation; The Rise of Self-Assertion African People*, Cambridge, Mass., 1960, S. 90

⁷ Ernst B. Haas, *Beyond the Nation-State: Functionalism and International Organization*, Stanford, Cal., 1964 ders., *The uniting of Europe: Political, Social and Economic Forces 1950-1957*, Stanford, Cal., 1958, Karl W. Deutsch u. a, *Political Community and the North Atlantic Area*, Princeton, N. J. 1957; Karl W. Deutsch u. a, *Political Community at the International Level*, New York 1954; ders u. a. *International Political Community: An Anthology*, Garden City, N. Y. 1966; Bruce M. Russelt, *Community and Contention; Britain and American in the Twentieth Century*, Cambridge, Mass., 1963.

می کنند که به نمونه دولت ملی به مرور زمان بسیار زیاد نزدیک شده اند.⁸ ما در افغانستان می بایست از پیش شرط های خیلی متفاوت شروع می کردیم.

افغانستان از جمله کشور های است که در پایینترین سطح پیشرفت اقتصادی و سیاسی قرار دارد. در ارزیابی که از 117 کشور صورت گرفته و بر اساس درجه بندی پیشرفت اقتصادی و سیاسی به پنج گروه از جوامع «سنتی - بدوی» تا «جوامع مصرفی» تقسیم شده اند، افغانستان شامل آن ده کشورگروه جوامع «سنتی - بدوی» می باشد که از نگاه پیشرفت اقتصادی سیاسی بعد از نیپال مقام دوم را اشغال می کند. یعنی در بین 117 کشور جهان افغانستان بعد از نیپال از نظر پیشرفت اجتماعی - اقتصادی عقب افتاده ترین کشور جهان است.⁹

در حالی که در همه کشور های جهان مردم اکثراً در مسیر مدرنیته شدن روان اند، افغانستان هنوز این گذار و دیگرگونی اجتماعی را آغاز نکرده است. در حالی که ما در کشور های دیگر اساسات مدرنیته کردن و بسیج مردم را تا حد زیادی می توانیم نادیده بگیریم، در افغانستان آن را باید از نو نشان داد.

مشکل دوم اصلاً مسأله طرز تفکر مردم افغانستان در مورد نهاد های دولت است.¹⁰ در حالی که جوامع نیمکره شمالی و تا حدودی نیز امریکای شمالی از مدت مدیدی به این طرف شامل یک سیستم سیاسی سازمان یافته دولتی می باشند، در افریقا، آسیا و به ویژه در افغانستان حالت خیلی نامکمل آن وجود دارد. دولت افغانستان از 1747 به این طرف وجود دارد، اما تا امروز جوامعی را در بر دارد که یا دولت را به مثابه یک نهاد قبول ندارند و یا از موجودیت و یا از وظایف دولت تصورات ناروشنی دارند. اولی به ویژه در مورد گروهی که از نظر تعداد بیشتر اند یعنی پشتون ها صادق است که در تاریخ درازمدت شان بدون قدرت مرکزی زیسته و امروز نیز در مقابل قدرت مرکزی یعنی دولت افغانستان در حالت انتظار قرار دارند.

در یک چنین حالت نامساعدی، نقطه آغاز بطرف ایجاد یک دولت ملی، از یک طرف در برابر نخبگان سیاسی افغانستان وظیفه خطیری را قرار داده است و از جانب دیگر هم برای آنها زمینه های بسیاری را مهیا می کند تا از آغاز در جهت دادن روند تکامل، موثر واقع شده و از خطرات و منازعات احتمالی فاصله بگیرند. در این کار تحقیقی کوشش ما این است که گوشه های تاثیر پذیر اجتماعی و وسایل موثر آن را و همچنان نقاط تشنجبار را در روند تکامل ایجاد دولت ملی نشانی کنیم.

⁸ Amitai Etzioni, Political Unification: A Comparative Study of leaders and Forces, new York 1965.

⁹ Bruce M. Russell u. a., World Handbook of Political and social Indicators, New Haven und London 1964, S. 294-298; die Mittleren drei Gruppen sind, Traditional Civilisations, Transitional Society and Industrial Revolution Society, a. a. O. S 295-297.

¹⁰ در این جا سوال پیدایش دولتی مثالی یک پدیده تاریخی مطرح نیست. افغانستان در یک نقطه ای از جهان قرار دارد که پیدایش کهن ترین تمدن ها و دولت ها را دارد. بنابر این مشکل پیدایش دولت در افغانستان در این رابطه برای ما کاربرد ندارد. در رابطه با سوال پیدایش کشور ها مراجعی شودی:

William Chr. MacLeod, the Origin of the State Reconsidered in the Light of the Data of Aboriginal north America, Philadelphia, Pa., 1924; Robert H. Lowis. The origin of the State, New York 1927.; zur exogenen Staatstheorie vgl. Franz Openheimer, Der Staat, Frankfurt/Main 1907, und Alexander Rustow, Ortsbestimmung der Gegenwart. Bd 1: Ursprung der Herrschaft, Erlenbach und Zurich 1950.

3. گستره تحقیق

در فصل نخست یک نظر اجمالی در باره تیوری های کهنه و جدید ناسیونالیسم انداخته می شود و بعد در فصل دوم با فرضیه های جدید در مقایسه قرار می گیرد. فصل سوم تفاوت های تیوریک و تجربی انواع ممکن ناسیونالیسم را نشان می دهد. بعد از آن واژه ناسیونالیسم انکشاف داده می شود و همچنان واژه های دولت و مفهوم دولت ملی به مثابه بدیل امپراتوری مقایسه می شود (فصل 4). در فصل 5 به اساسات و روند عبور از امپراتوری به دولت ملی پرداخته می شود. یک جمع بندی بخش نخست یعنی بخش تیوریک ما در فصل 6 صورت می گیرد.

در بخش دوم برخی از طرح های تیوریک در مورد افغانستان به کار گرفته می شوند. بعد از گذری به اوضاع سیاسی و اجتماعی این کشور (فصل 7) موقعیت افغانستان در مسیر ایجاد دولت ملی به کمک شاخصه های اجتماعی - اقتصادی مشخص می شود (فصل 8). در فصل 9 تاریخ پیدایش انکشاف قدرت مرکزی سیاسی افغانستان و در فصل بعدی آن (فصل 10) خصلت امپراتوری مآبانه دولت افغانستان شرح داده می شود. مرکز تنش های داخلی سیاسی، امکانات قدرت مرکزی برای بهبود حیثیت و اعتبار دولت نزد مردم و مشکلات همگرایی گروه های قومی محتوای فصل های 11، 12 و 13 می باشند. در پایان یک چشم انداز کوتاهی در مورد مشکلات آینده داریم.